پنجشنبه 23 اردیبهشت 1389 - 08:14

وصف حيات محكم و متشابه به متّقيانه و فاجرانه

حيات انسان كه عامل هماهنگ كننده علم و عمل اوست...

حيات انسان كه عامل هماهنگ كننده علم و عمل اوست، يا حيات متّقيانه است يا فاجرانه، زيرا انسان يا مطيع پروردگار است يا نيست؛ اگر نبود، فرمانبر هواي خود است و فرض سومي در بين نيست: فَماذا بَعدَ الحَقِّ اِلاّالضّلالُ(1)؛ وسط حق و ضلالت، ميانه و بي‌طرفي نيست. اگر حق نبود، جز ضلال چيز ديگري نيست. لسان اين آيه، حصر است، پس هر كه مطيع حق نبود، فرمانبردار ضلال است. در آيه شريفه فَاَلهَمَها فُجورَها وتَقوها(2) نيز همين حصر و تحديد هست. گرچه حرف حصر در آن نيست، در مقام تحديد است؛ ميان فجور و تقوا چيز سومي نيست: اَفَمَن اَسّسَ بُنيتَهُ عَلي تَقوي مِنَ اللهِ ورِضونٍ خَيرٌ اَم مَن اَسّسَ بُنيتَهُ عَلي شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ في نارِ جَهَنّمَ واللهُ لايَهدِي القَومَ الظّلِمين.(3) معمولاً ايجاز قرآن معجز گونه است: در آيه فَاَلهَمَها فُجورَها وتَقوها(4) تقوا را مقابل فجور قرارداد و در آيه اَفَمَن اَسّسَ بُنيتَهُ... (5) با لسان حصر، تقوا را برابر آتش گذاشت و از ميان چهار عنصر تقوا و فجور و بهشت و دوزخ، تنها دو مورد را برشمرد؛ ولي دو مورد ناگفته براي ما فهميدني است: اگر تقوا بود، بهشت است و اگر فجور بود، دوزخ است. آيا كسي كه متّقيانه زندگي مي‌كند و در بوستان بهشت به سر مي‌برد، بهتر است يا كسي كه فاجرانه زندگي مي‌كند و بنيان خويش را در لبه پرتگاه جهنم قرار داده است؟ گاهي آب رودخانه طغيان مي‌كند و بخشي از بدنه آن را مي‌بَرد؛ به گونه‌اي كه اگر كسي روي لبه آن پا نهد، فرومي‌ريزد. اگر اين لبه سست كنار گودالي از آتش باشد، مي‌شود شَفا جُرُفٍ هارٍ.(6) «شفا» يعني «لبه»(7) و «جرف» يعني «ريزش كننده»(8). «هار» اسم فاعل است به معناي «ساقط و هابط»(9). زندگي فاجرانه بدين مي‌ماند كه انسان بنيان خود را بر لبه ريزش‌كننده پرتگاه جهنّم قرار دهد؛ ولي زندگي متّقيانه بنيان مرصوصي در «روضة من رياض الجنة» است. اگر حيات اكتسابي انسان متّقيانه و متألّهانه باشد، علم و عمل و ارتباط آن دو را هماهنگ مي‌كند و هر اندازه آن حيات متألّهانه‌تر باشد، انديشه برتر و انگيزه والاتر را در سطحي بالاتر رهبري مي‌كند. نتيجه آنكه اگر حيات انسان با روح ملكوتي او هماهنگ بود، انديشه‌ها و انگيزه‌ها را در آن اوج انساني تنظيم مي‌كند و قهراً حسّ و خيال و وهم تحت تسخير و تدبير عقل نظري كار مي‌كنند: صغريات را بجا مي‌آورند و مغالطه و دخالت بيجا نمي‌كنند و حس و خيال نيز در ضبط صور و معاني، امين هستند. در بخش عمل نيز قواي عامله طبيعي انسان به تدبير عقل عملي كار مي‌كنند.

1.سوره يونس، آيه 32.
2. سوره شمس، آيه 8.
3.سوره توبه، آيه 109.
4.سوره شمس، آيه 8.
5. سوره توبه، آيه 109.
6.همان.
7. التحقيق، ج6، ص102، «ش ف ي».
8. همان، ج2، ص76، «ج ر ف». 9.
.مفردات، ص847، «ه ا ر». تفسير انسان به انسان، ص340-341